



Global Storybooks

globalstorybooks.net

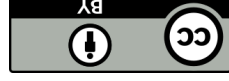
جوزا و جزا

Winy Asara

Magriet Brink

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)



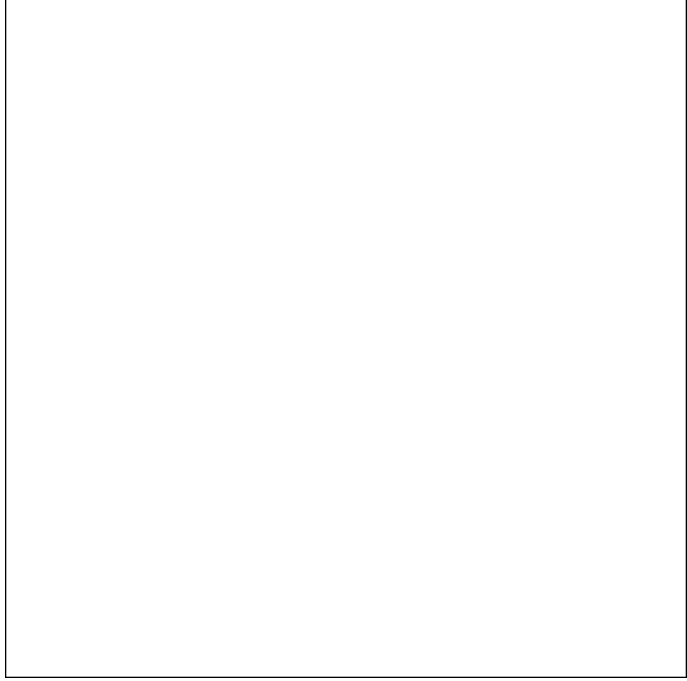
This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



جوزا و جزا



Winy Asara

Magriet Brink

Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library)

3

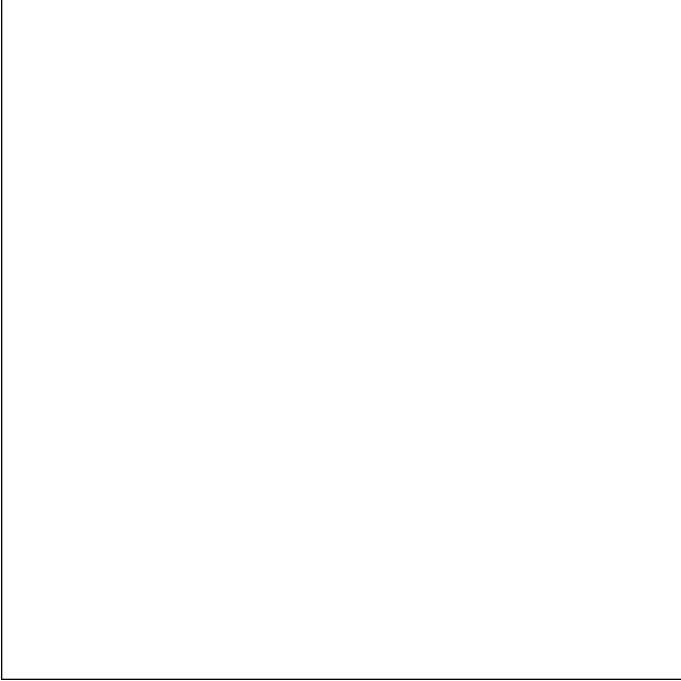
درد



خروس و هزارپا با هم دوست بودند. ولی همیشه
با هم در حال رقابت بودند. یک روز تصمیم
گرفتند با هم فوتبال بازی کنند تا ببینند چه کسی
بهترین بازیکن است.

بند جانی کرد.

به خروج شش و سینه از بدن، حرکت کرد، ولی هزارها به دور او می‌چرخیدند. حرکت کرد، ولی هزارها به دور او می‌چرخیدند. حرکت کرد، ولی هزارها به دور او می‌چرخیدند. حرکت کرد، ولی هزارها به دور او می‌چرخیدند. حرکت کرد، ولی هزارها به دور او می‌چرخیدند.



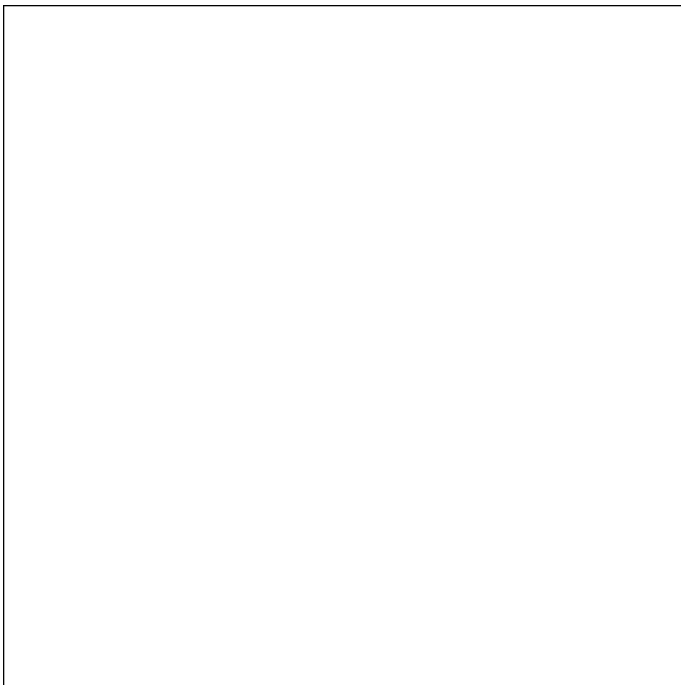


آن‌ها تصمیم گرفتند که یک شوت پنالتی بزنند.
اول، هزارپا دروازه‌بان شد. خروس فقط یک گل
زد. بعد نوبت خروس شد که در دروازه بایستد.

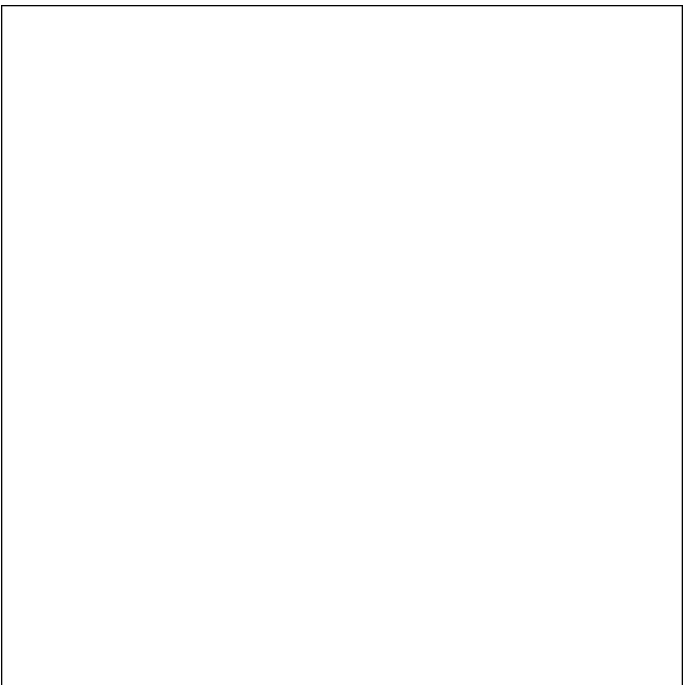


از آن زمان به بعد، مرغ‌ها و هزارپاها با هم دشمن
شدند.

خروس آنقدر سرفه کرد تا هزارپا از دهانش بیرون
آمد. مادر هزارپا و کورکشی به بالای درخت
جزیدند تا مخفی شوند.



هزارپا به توت ضربه زد و گل شد. هزارپا توت را
دریبل کرد و گل زد. هزارپا با سرش به توت ضربه
زد و گل زد. او در نهایت پتج گل زد.



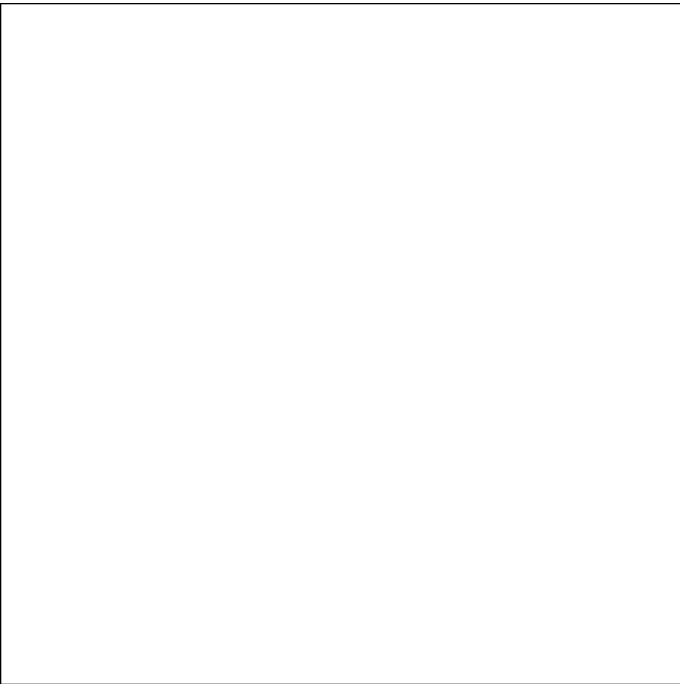


خروس از اینکه بازی را باختہ بود خیلی عصبانی بود. او بازندہی خیلی بدی بود. ہزارپا شروع بہ خندیدن کرد، چون دوستش شروع بہ نق زدن کرد.

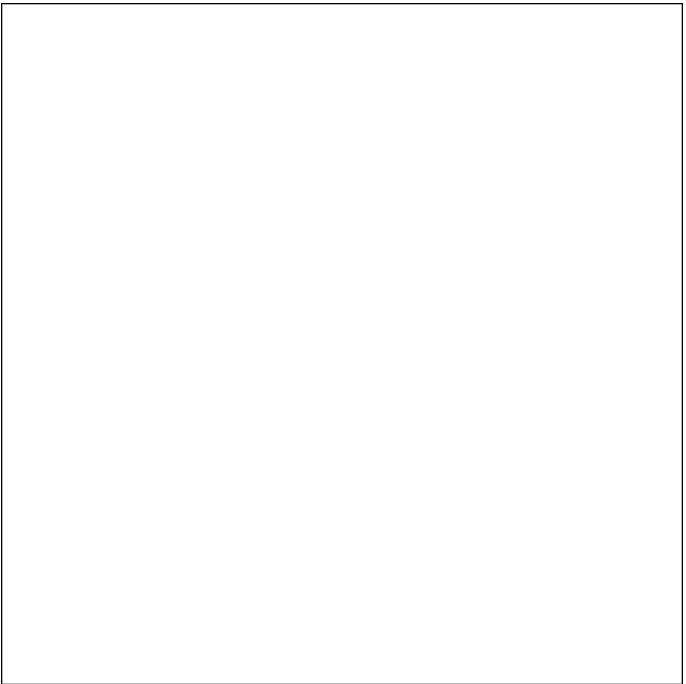


خروس عاروق زد. بعدا دوبارہ قورت داد و تف کرد. بعد عطسہ کرد و سرفہ کرد و سرفہ کرد. ہزارپا چندش آور بود.

مادر هزارپا فریاد زد، "از قدرت مخصوص
 و می توانند بوی بد و مزه
 مزه و حشمت ناکی به وجود آورند. جروس
 احساس کرد که حاشی بد می شود.

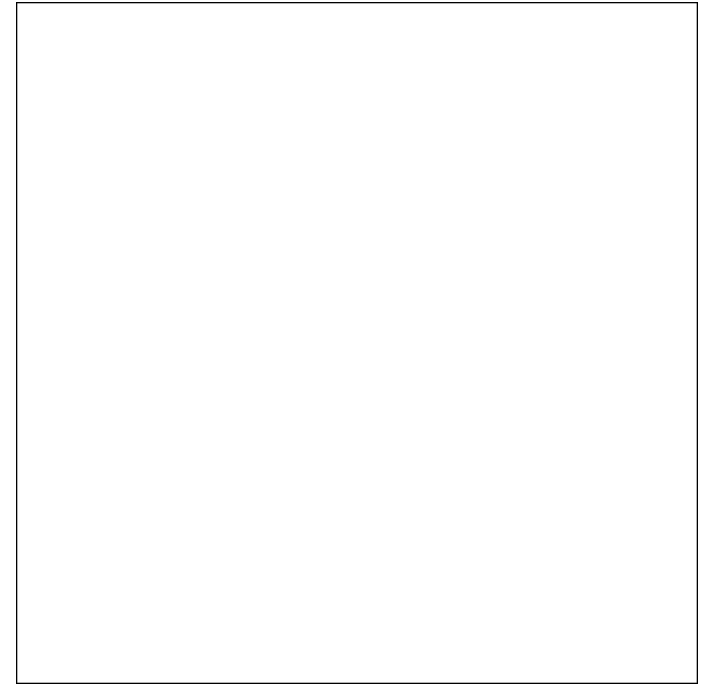


جروس خیلی خیلی خجسته بود که نوکش را
 داد. قورت داد و هزارپا را قورت داد.





هنگامی که خروس به خانه می‌رفت، مادر هزارپا را دید. او پرسید، “تو پسرم را دیده ای؟” خروس هیچ جوابی نداد. مادر هزارپا نگران شده بود.



در آن هنگام مادر هزارپا صدای ظریفی را شنید؛ صدایی گریان: “کمکم کن مادرا!” مادر هزارپا به اطراف نگاه کرد و با دقت گوش داد. صدا از درون شکم خروس می‌آمد.